



لایحه بودجه ۱۴۰۵، بدتر از این نمی‌شد

برای کارگران و زحمتکشان رقم می‌زنند. ما بارها گفتیم و نوشتیم که با وضعیت اقتصادی کنونی و سیاست‌های طبقه حاکم، وضعیت معیشتی کارگران و دیگر زحمتکشان جامعه با گذر زمان با سرعتی بیشتر رو به وخامت می‌گراید. سال‌جاری یک نمونه آشکار آن است،

در صفحه ۳

استراتژی امنیت ملی آمریکا: بازتاب افول هژمونی و نقش جدید در جهان چندقطبی

سند موسوم به استراتژی (راهبرد) امنیت ملی آمریکا که معمولاً هر چهار سال یکبار چارچوب سیاست خارجی روسای جمهور ایالات متحده را مشخص می‌کند، در نوامبر ۲۰۲۵ منتشر شد. این سند با نقد سیاست‌های استراتژیک آمریکا در دهه‌های گذشته آغاز می‌شود. سیاست‌هایی که به‌زعم سند، موجب گسترش بیش از حد تعهدات جهانی و اتکای افراطی و بیش از حد به متحدان و نهادهای بین‌المللی شده‌اند.

در ادامه، به عملکرد ترامپ در ۹ ماهه نخست دور دوم ریاست‌جمهوری‌اش اشاره شده،

در صفحه ۷

بودجه تصویر روشنی از سیاست‌های اقتصادی طبقه حاکم و چشم‌انداز وضعیت اقتصادی را که متأثر از این سیاست‌هاست در برابر ما قرار می‌دهد، به‌ویژه در ایران که دولت نقش بزرگی در اقتصاد دارد. سه‌شنبه گذشته دوم دی‌ماه لایحه بودجه ۱۴۰۵ توسط پزشک‌بان به مجلس اسلامی ارائه شد، لایحه‌ای که فاجعه بزرگ اقتصادی را

بن‌بست منازعه جمهوری اسلامی با قدرت‌های غربی و رژیم اسرائیل

درحالی‌که قدرت‌های اروپایی و آمریکا با افزایش تحریم‌ها بر دامنه فشار بر جمهوری اسلامی افزوده‌اند و رژیم اسرائیل بار دیگر به تهدید اقدامات نظامی روی آورده است، اختلافات و جدال‌های لفظی میان روسیه و چین با قدرت‌های غربی در اجلاس اخیر شورای امنیت، انعکاسی از بن‌بست منازعه‌ای بود که سال‌ها ادامه دارد.

روز دوم دی‌ماه با فراخوان رئیس دوره‌ای شورای امنیت سازمان ملل ظاهراً به‌منظور بررسی پرونده هسته‌ای جمهوری اسلامی پس از فعال شدن مکانیسم ماشه و سامان دادن به

در صفحه ۶

وقتی زندان، هتل می‌شود

در روزهایی که فائزه هاشمی رفسنجانی پس از آزادی، زندان اوین را به «هتل» تشبیه کرد، این جمله بیش از آن‌که یک خاطرمگویی شخصی یا اغراق زبانی باشد، به نشانه‌ای افشاگر بدل شد. تشبیهی که ناخواسته شکافی را عیان می‌کند که معمولاً در روایت‌های اخلاقی یا حقوق‌پیشری از زندان پنهان می‌ماند: زندان در جمهوری اسلامی تجربه‌ای یک‌دست، برابر و همگن نیست. همان نهادی که برای برخی محل اقامتی موقت و قابل‌تحمل است، برای بسیاری دیگر محل شکنجه، انهدام روانی و حتی مرگ است؛ مرگی که گاه تدریجی و فرساینده و گاه مستقیم و عریان اعمال می‌شود.

این تفاوت نه محصول تصادف و نه صرفاً ناشی از «سلیقه‌ی زندان‌بان»، بلکه نتیجه‌ی مستقیم نسبت افراد با قدرت، نظام سرمایه‌داری حاکم و جایگاه طبقاتی آنان است. از همین‌جا پرسش اصلی این مقاله

در صفحه ۱۰

اطلاعیه شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست علیه استراتژی ترامپ و راست جدید در آمریکا دخالت‌گری امپریالیستی در آمریکای لاتین و مانورهای جنگ‌افروزانه در ونزوئلا را محکوم می‌کنیم

در صفحه ۸

"صلح" ناگزیر و جنگی ناگزیر!

جنگ ویرانگر روسیه و اوکراین که اواخر فوریه سال ۲۰۲۲ آغاز شد، با صدها هزار کشته و زخمی و میلیون‌ها آواره، وارد چهارمین سال خود می‌شود. از دیدار ترامپ و پوتین در آلاسکا (۲۵ مرداد سال جاری) و مذاکره پیرامون اوکراین در غیاب "زلنسکی" بیش از ۴ ماه گذشته است. جلسه ۲۳ نوامبر در ژنو و جرح و تعدیل طرح پیشنهادی ترامپ برای پایان جنگ و تصویب طرحی جدید به همین منظور نیز پنج‌مین هفته خود را پشت سر نهاده است. در تمام این دوره، بحث و گفتگو پیرامون اوکراین و آینده‌ی آن در مדיای جهان بی‌توقف ادامه داشته است. اما هیچ‌یک از این اقدامات و تلاش‌ها تا کنون به نتیجه قطعی نرسیده و جنگ، همچنان ادامه دارد. زلنسکی پیوسته از تماس با فلان مقام آمریکایی حرف می‌زند و اینکه در تماس تلفنی با استیو ویتکاف مذاکرات خوبی در زمینه زمان بندی چگونگی صلح داشته و وعده دیدار و توافق با ترامپ داده است. روسیه نیز مکرر مستقیم و غیر مستقیم از آمادگی برای مذاکره و از شرایط صلح سخن گفته است. این تلاش‌ها و سخن‌ها اما اساساً از مرحله حرف‌های خشک و خالی و در بهترین حالت از چارچوب فعالیت‌های دیپلماتیک فراتر نرفته است. این وضعیت و جنگ اما نمی‌تواند به همین شکل ادامه داشته باشد.

اوکراین و حامی اصلی آن اروپا در موقعیت ضعیف‌تر و آسیب پذیرتری قرار گرفته‌اند. ادامه جنگ، نتیجه دیگری جز پیشروی بیشتر روسیه ندارد. غیبت حضور مستقیم و مؤثر آمریکا در این جنگ، توازن قوا را به نفع روسیه برهم زده است. ترامپ بعد از آنکه امتیازات بزرگ و مهمی در زمینه معادن قیمتی اوکراین بدست آورد، آرام آرام خود را از جنگ اروپا و اوکراین علیه روسیه و هزینه‌های هنگفتی که متحمل می‌شد، کنار کشید. ترامپ دیگر حاضر نیست مانند گذشته در ماجرای اوکراین هزینه کند و حتی تحویل تجهیزات جنگی و نظامی به اوکراین را مشروط به پرداخت هزینه‌ی آن کرده است. اروپا نیز گرچه از خود سرسختی نشان می‌دهد اما می‌داند که در غیاب آمریکا نمی‌تواند به جنگ خود با روسیه از کانال جنگ اوکراین و روسیه ادامه دهد و دست‌آوردی داشته باشد.

در صحنه واقعی و میدان جنگ اما، معادلات کماکان به زیان اوکراین و حامیان آن رقم

در صفحه ۲

"صلح" ناگزیر و جنگی ناگزیر!

می‌خورد. اروپا حرف صریحی در مورد "صلح" یا پایان جنگ نمی‌زند، برعکس تحت این عنوان که "امنیت اوکراین، امنیت اروپاست" برطبل جنگ می‌کوبد و همچنان در جایگاه آتش بیار معرکه ایفای نقش می‌کند. "اورسلا فان در لاین" رئیس کمیسیون اروپا چهارشنبه ۲۴ دسامبر گفت: "تا هر زمان لازم باشد اروپا از اوکراین حمایت خواهد کرد زیرا امنیت اوکراین، امنیت اروپاست". وی افزود؛ اروپا تا کنون ۱۹۳ میلیارد یورو به اوکراین کمک مالی و نظامی کرده و توافق شده ۹۰ میلیارد یورو نیز برای دوسال آینده کمک کند.

به رغم این کمک‌های بزرگ اما اوکراین و به تبع آن اروپا در جنگ با روسیه تا کنون چیزی جز شکست نصیب‌شان نشده است. ضمن اینکه اروپا نیز در زمینه تأمین هزینه‌ها و کمک‌های مالی به اوکراین، از یک سو به خاطر مخالفت شدید اکثریت مردم با جنگ و هزینه کردن از جیب مردم و همچنین به خاطر مخالفت احزاب راست، با مشکلاتی در این زمینه روبرو شده و بیش از این روبرو خواهد شد.

زلنسکی که آرزوی حمایت و همراهی کامل دولت آمریکا را در دل داشت و اکنون انتظار دارد اروپا بیشتر حمایت و خرج کند تا از قیل آن دارو و دسته خود را پروار کند، اما خیلی خوب می‌داند که در این جنگ بازنده است و مجبور است با دادن امتیاز، آن را پایان دهد. این واقعیت فقط از ناحیه واقع‌بینی توازن قوای موجود دولت‌های درگیر در جنگ برنخاسته بلکه مهم‌تر و قدرتمندتر از آن، توازن قوای واقعی در میدان جنگ آن را بر زلنسکی دیکته می‌کند.

ستاد کل نیروهای مسلح اوکراین، سه شنبه ۲۳ دسامبر اعلام کرد؛ به دلیل برتری عددی قابل توجه نیروهای روسیه، ارتش اوکراین از شهر "سیورسک" در شرق اوکراین عقب نشینی کرده است. سقوط این شهر موجب پیشروی بیشتر روسیه به طرف شهر "اسلاویانسک" است که در عین حال یکی از شهرهای مهم دفاعی در "کمر بند دژگونه" در منطقه صنعتی "دنیپاس" است. روسیه پیش از این پایان جنگ را از جمله به واگذاری کامل این منطقه از سوی اوکراین مشروط کرده بود. افزون بر این، جنگ در برخی نقاط دیگر نیز از جمله در اطراف "پوکروفسک" که یک مرکز مهم لجستیکی است ادامه دارد. روسیه بیش از ۷۵ درصد از منطقه "دونتسک" و نزدیک به ۹۹ درصد منطقه همجوار آن "لوهانسک" را تحت کنترل خود دارد. این دو منطقه در مجموع "دنیپاس" را تشکیل می‌دهند که عقب نشینی کامل نیروهای اوکراینی از آن، یکی از شروط اولیه روسیه برای پایان جنگ بوده است. وزارت دفاع روسیه چهار شنبه سوم دسامبر اعلام کرد، شهرک "زارچنوی" در منطقه "زاپوریژیا" توسط نیروهای مسلح روسیه "آزاد" بخوان تصرف شده و کنترل نیروگاه هسته‌ای "زاپوریژیا" بزرگترین نیروگاه هسته‌ای اروپا به تصرف روسیه درآمده است.

پیشروی‌های روسیه و تحولات میدانی جنگ، با

تشدید فشارهای دیپلماتیک بر اوکراین برای ورود زلنسکی به مذاکرات "صلح" و پایان جنگ همراه بوده که در این مورد ترامپ و دولت آمریکا نیز نقش زیادی ایفا نموده و چراغ سبز نشان داده‌اند.

گرچه هنوز ابهاماتی در مورد جزئیات و آینده اوکراین منجمد در مورد منطقه حائل غیر نظامی که قرار است بعد از توقف جنگ ایجاد شود وجود دارد، اما روسیه بیش از هر چیز بر عقب نشینی کامل نیروهای اوکراینی از منطقه "دنیپاس" و تضمین کافی در مورد عدم عضویت اوکراین در ناتو تأکید دارد که برخی شواهد نیز حاکی از آن است اوکراین آن را پذیرفته و اروپا نیز راهی جز پذیرش آن ندارد.

زلنسکی و اروپای حامی وی راه دیگری جز پذیرش "صلح" و پایان جنگ ندارند. "صلح" و پایان جنگ ناگزیر است. ناگزیری "صلح" اما به معنای امحای جنگ و نفی آغاز مجدد آن نیست. میلیتاریسم در سراسر جهان به‌ویژه در اروپا بیش از پیش تشدید شده است. آلمان و فرانسه افزون بر افزایش قابل توجه بودجه نظامی، از مدتی قبل، تلاش‌هایی را برای تقویت ارتش‌های خود آغاز نموده و طرح‌هایی را نیز برای سربازگیری به مرحله اجرا گذاشته یا درصدد اجرای آن هستند. انگلستان نیز علاوه بر افزایش بودجه نظامی، درصدد اجرای طرحی تحت عنوان "توقف تحصیلی" برآمده تا فارغ التحصیلان زیر ۲۵ سال را به عضویت در ارتش اعم از نیروی زمینی، هوایی یا دریایی درآورد. این کشورها از هم اکنون خود را برای درگیری‌های بیشتر و مستقیم‌تر و برای جنگ مستقیم یا غیر مستقیم با رقبای خویش آماده می‌کنند. "صلح"ی که اکنون در اوکراین برپا می‌شود، پایان جنگ نیست، حتی به معنای پایان جنگ در همین منطقه هم نیست. درحالات روز ۲۷ دسامبر روسیه به اوکراین، دولت لهستان همسایه غربی اوکراین جنگنده‌های خود را ظاهراً به منظور نظارت بر حریم هوایی به پرواز درآورد. "صلح"ی که اکنون و به ناگزیر برپا می‌شود و به ویژه آنکه دونالد ترامپ سرکرده نظام امپریالیستی و جنگ طلب آمریکا، سعی می‌کند خود را مبتکر آن جا بزند، به معنای پایان جنگ نیست. ترامپ فاشیست ادعا می‌کند دست کم به ۸ جنگ پایان داده است و منتظر است جایزه‌های هم به وی اعطا شود! اما "صلح"های اهدایی ترامپ در واقع چیزی جز برخی توافقات نمادین، نمایشی و ناپایدار بین طرفین متخاصم نبوده است. ترامپ فاشیست مدعی است در غزه صلح برقرار نموده است و همگان می‌دانند که در غزه جنایات ارتش صهیونیستی و اشغالگر ادامه دارد. از زمان آتش بس در غزه تا کنون دست کم ۴۰۰ نفر به دست ارتش اسرائیل کشته و شمار زیادی نیز زخمی شده‌اند. مردم فلسطین نه فقط در غزه با گلوله‌ها و موشک‌های رژیم نژادپرست اسرائیل روزانه به قتل می‌رسند بلکه در کرانه غربی نیز ده‌ها تن توسط همین رژیم کشته و مصدوم شده‌اند و شهرک سازی و پاک سازی قومی دولت اشغالگر اسرائیل نیز ادامه

دارد. صلح کامیوج و تایلند نیز جز مدتی کوتاه دوام نیاورد و جنگ از سر گرفته شد. عین این ماجرا در سایر موارد نیز تکرار شده است. ترامپ جنگ طلب بر متن همین تبلیغات "صلح طلبانه"، دستور حمله به نیجریه، سومالی، یمن و نظیر آن را صادر کرد و حمله به ایران را سازمان داد و هم اکنون نیز آشکارا به راهزنی و آدم کشی در آب‌های ونزولا روی آورده، چندین نفر را به قتل رسانده و صریحاً گفته است از نیروی نظامی استفاده خواهد کرد. نیازی به توضیح زورگرایی و تجاوزگری ترامپ و دولت امپریالیستی آمریکا نیست چرا که آوازه جنگ طلبی و زورگرایی ترامپ و دولت آمریکا در همه جا پیچیده است.

گاه البته ممکن است انحصارات امپریالیستی و سخن‌گویی و نمایندگانی این انحصارات از "صلح" نیز سخن بگویند. "صلح" اگر منافع غارتگرانه آن‌ها را تأمین کند از آن دفاع می‌کنند. در "صلح" اما اگر این منافع برآورده نشود به زور و تهدید و جنگ متوسل می‌شوند و اگر اقتضا کند حتی به کشورگشایی. تمایل واقعی سرمایه و انحصارات امپریالیستی به توسعه سرزمینی اقتصادی و حتی به طور کلی به توسعه سرزمینی را می‌توان در اقدامات ترامپ نماینده انحصارات امپریالیسم آمریکا دید. تضاد منافع قطب‌های امپریالیستی از نمونه دو قدرت بزرگ امپریالیستی آمریکا و چین که امروزه بسیاری از بازارهای بین‌المللی را به انحصار خود درآورده است پنهان کردنی نیست. به نظر می‌رسد اروپا نیز سرسپردگی خویش به آمریکا را اندک اندک وا می‌نهد و این‌جا و آن‌جا گاه تضاد میان این دو قطب نیز آشکار می‌شود. نگاه تحقیر آمیز ترامپ و دولت آمریکا، صرفاً به ماجرای اوکراین و زلنسکی خلاصه نمی‌شود. این نگاه در حال حاضر نسبت به اروپا نیز بسی تحقیر آمیز است. دولت آمریکا اخیراً محدودیت‌هایی را در زمینه سفر برخی شهروندان و مقامات اروپایی به آمریکا وضع نموده و از صدور ویزا برای ۵ تبعه اروپا از جمله "تیری برتون" کمیسر پیشین اتحادیه اروپا خودداری کرد. عدم صدور ویزا برای چند چهره اروپایی که در حوزه مقررات گذاری بر شرکت‌های فناوری آمریکا مشغول به کار بودند و آمریکا آن را "مقابله با سانسور فرامرزی" نامید، واکنش اروپا را در پی داشت. مسئول سیاست خارجی اروپا "کایا کالاس" این اقدام را تلاش آمریکا برای به چالش کشیدن حاکمیت کشورهای اروپا خواند. بحث رقابت‌های تجاری، تعرفه‌های گمرکی و مانند آن دوباره به میان آمد و اختلاف در این عرصه رو به تشدید نهاد.

دولت‌های امپریالیستی برای کسب سود بیشتر مدام در اندیشه توسعه منطقه نفوذ و بازارهای خویش‌اند و تا آنجا که می‌توانند آن را عملی می‌کنند. تمام قطب‌های امپریالیستی از همین قاعده پیروی می‌کنند و بدیهی است که بر سر منطقه نفوذ و کسب بازار با یکدیگر وارد تصادم شوند و می‌شوند. منافع متضاد انحصارات و قطب‌های امپریالیستی به ناگزیر آن‌ها را رو در روی هم قرار می‌دهد و جنگ مستقیم یا نیابتی، از درون همین تضادها سر بلند می‌کند. "صلح" گرچه در اوکراین ناگزیر گشته اما خطر جنگ از میان نرفته است!

لایحه بودجه ۱۴۰۵، بدتر از این نمی‌شد

اما سال آینده به مراتب فاجعه‌بارتر خواهد بود و این واقعیتی‌ست که در جای جای لایحه بودجه به‌وضوح می‌توان دید. بررسی لایحه بودجه و تاثیر آن بر زندگی کارگران و دیگر زحمتکشان جامعه، مقالات متعددی را می‌طلبد. مثلاً به طور خاص در رابطه با هزینه‌های واقعی نظامی، آموزش و پرورش، بهداشت و درمان، آب و برق و گاز، در این مقاله اما سعی می‌شود به کلی‌ترین احکام بودجه نگاهی شود تا ماهیت سیاست ضد کارگری طبقه حاکم در تدوین بودجه که منابع آن به طور مستقیم و غیرمستقیم تماماً از سفره کارگران و دیگر زحمتکشان تامین می‌گردد، در برابر دیدگاه همگان قرار گیرد و عواقب فاجعه‌بار آن آشکار گردد.

بازی همیشگی تورم و حقوق

در آخرین گزارشات مراکز آمارسازی جمهوری اسلامی (مرکز آمار و بانک مرکزی) تورم سالانه ۴۱ درصد و تورم نقطه به نقطه ۵۰ درصد اعلام شده است. گرچه این آمارها با واقعیت فاصله بسیار دارند، به‌ویژه میزان افزایش بهای اقلام خوراکی و هزینه‌های درمانی سر به فلک گذاشته، اما در لایحه بودجه میزان افزایش حقوق ۲۰ درصد، حداقل حقوق بازنشستگان ۱۴ میلیون تومان و شاغلان ۱۵ میلیون و ۶۰۰ هزار تومان تعیین شده است. همان‌طور که می‌گویند "آفتاب آمد دلیل آفتاب". این یعنی دزدی بی‌شرمانه از جیب مردم، یعنی غارت سفره حقوق‌بگیران و بازنشستگان که عموماً هم اکنون نیز قادر به تامین حداقلی‌ترین نیازهای خود نیستند. نرخ تورم انتظاری برای سال آینده نیز با توجه به وضعیت اقتصادی و احکام لایحه بودجه ۱۴۰۵ حتی از سال جاری نیز بیشتر خواهد بود. آن‌گاه رئیس سازمان برنامه و بودجه و معاون اجرایی رئیس‌جمهور علت عدم افزایش حقوق تا میزان نرخ رسمی تورم را تاثیر افزایش حقوق بر افزایش نرخ تورم اعلام می‌کنند. بهانه‌ای همیشگی، بهانه‌ای که همواره از سوی حاکمان برای سرکوب مزدی از آن استفاده شده و هیچ‌وقت هم تورم مهار نشد. بهانه‌ای که برای گوش‌های همه‌ی ما آشناست و بارها شنیدیم و تجربه کردیم از جمله در همین سه سال اخیر. مساله اصلی، سیاست‌گذاری در بودجه است که همواره علیه کارگران و دیگر زحمتکشان جامعه و بدون توجه به نیازهای آنان تدوین می‌گردد. در لایحه بودجه ۱۴۰۵ البته این تنها موردی

نیست که مستقیماً سفره کارگران و دیگر زحمتکشان را نشانه رفته است. دیگر احکام بودجه نیز همین سیاست را دنبال می‌کنند.

افزایش ۶۰ درصدی درآمدهای مالیاتی از جیب مردم

در لایحه بودجه ۱۴۰۵ درآمدهای مالیاتی حدود ۲۹۶۱ همت (هزار میلیارد تومان) برآورد شده که نسبت به بودجه سال جاری حدود ۶۲ درصد افزایش یافته که برابر با حدود ۷/۴۹ درصد از کل درآمدهای پیش‌بینی شده دولت است. اما این افزایش قرار است چگونه تامین شود و چگونه بر زندگی کارگران و دیگر زحمتکشان تاثیر می‌گذارد؟

یکی از این موارد افزایش مالیات بر ارزش افزوده است. در بودجه سال گذشته نرخ مالیات بر ارزش افزوده از ۹ درصد به ۱۰ درصد افزایش یافت. در لایحه بودجه سال آینده بار دیگر نرخ مالیات بر ارزش افزوده ۲ درصد افزایش یافته و به ۱۲ درصد رسید. در بودجه سال گذشته منابع دریافتی از مالیات بر ارزش افزوده ۷۳۰ هزار میلیارد تومان بود که اگر همان مبنا قرار گیرد، سهم مالیات بر ارزش افزوده با بیش از ۱۴۰ هزار میلیارد تومان افزایش به ۸۷۰ هزار میلیارد تومان می‌رسد که مردم مستقیماً از جیب خود پرداخت می‌کنند.

نرخ ارز مبنا برای گمرک نیز دلار ۸۵ و یورو ۱۰۳ هزار تومان تعیین شده است که با توجه به وابستگی صنایع به واردات مواد اولیه و قطعات و ماشین‌آلات به طور مستقیم در قیمت نهایی برای مصرف‌کنندگان کالا تاثیرگذار است. افزایش بهای ارز مبنا در گمرک، می‌تواند تا ۷۰ همت به درآمدهای مالیاتی دولت بیافزاید، اما تاثیری که بر افزایش بهای کالاها برای مردم دارد (به دلیل سود مورد انتظار سرمایه‌دار از میزان سرمایه‌ای که به کار می‌گیرد) بسیار بیشتر

است. یک موضوع بسیار مهم دیگر میزان تحقق درآمدهای مالیاتی است. بودجه‌نویسان می‌توانند با ارقام بازی کنند، اما مهم این است که در عمل چه رخ خواهد داد. تعمیق رکود اقتصادی که تعطیلی بسیاری از کارخانجات و یا تعدیل نیروی کار در بسیاری دیگر را به همراه داشته، همراه با کاهش شدید قدرت خرید مردم تاثیر مستقیمی بر میزان تحقق درآمدهای مالیاتی دارد. واقعیت این است که در هیچ سالی درآمدهای پیش‌بینی شده مالیاتی تحقق نیافته و امسال نیز به دلایلی که در بالا آمد، تحقق درآمدهای مالیاتی دشوارتر از هر زمان دیگر است. در همین رابطه می‌توان به سخنان اخیر وزیر اقتصاد رجوع داد که در مراسم دولتی ۱۶ آذر در دانشگاه صنعتی (شریف)، میزان تحقق درآمدهای مالیاتی از جنگ ۱۲ روزه به بعد را تنها ۵۰ درصد اعلام کرد. عدم تحقق درآمدهای مالیاتی درحالی‌ست که بخش بزرگی از شرکت‌هایی که درآمدهای نجومی دارند از دادن مالیات بر درآمد معاف هستند، از جمله شرکت‌هایی که زیر نظر خامنه‌ای هستند و مالیات بر درآمد آن‌ها می‌توانست حداقل باری از دوش کارگران و دیگر زحمتکشان بردارد. نکته مهم دیگر تاثیر افزایش مالیات بر ارزش افزوده، درآمدهای گمرکی و عدم تحقق درآمدهای مالیاتی بر نرخ تورم است. بنابراین سیاست مالیاتی رژیم هم تورمزاست و هم تماماً بر دوش کارگران و دیگر زحمتکشان قرار دارد.

بهای دلار و تاثیر آن بر تورم و افزایش بهای کالاها

از بهار ۹۷ که کابینه روحانی بهای دلار برای واردات کالا را ۴۲۰۰ تومان اعلام کرد تنها ۷ سال می‌گذرد. در طول ۷ سال درصافه ۴



لایحه بودجه ۱۴۰۵، بدتر از این نمی‌شد

بهای دلار برای واردات کالا با ۲۸ برابر افزایش به ۱۱۷ هزار تومان رسید. در لایحه بودجه ۱۴۰۵، دلار ۲۸۵۰۰ تومانی کلاً حذف شده و جای آن را نرخ شناور دلار در "مرکز مبادله ارز و طلا" گرفت. کابینه رئیسی با محدود کردن اختصاص دلار ۲۸۵۰۰ تومانی ملقب به ارز نیمایی، "مرکز مبادله ارز و طلا" را در اسفند ۱۴۰۱ ایجاد کرد. در کابینه پزشکیان نقش این مرکز در خرید و فروش ارز گسترش یافت و تهیه ارز برای واردات بسیاری از کالاها به این مرکز واگذار شد، تا این‌که بالاخره در سال جاری سامانه ارز نیمایی به طور کامل تعطیل شد. در بودجه سال آینده نیز دلار ترجیحی (نیمایی) به طور کلی حذف شده و جای آن را "مرکز مبادله ارز و طلا" گرفت. در این مرکز دو تالار وجود داشت. تالار اول عمدتاً برای واردات کالاهای اساسی، دارو و تجهیزات پزشکی که نرخ دلار آن حدود ۸۰ هزار تومان است و تالار دوم برای سایر کالاها و مصارف که بهای دلار به ۱۱۷ هزار تومان رسیده بود. روز جمعه، ۵ دی ماه، رسانه‌ها از تصمیم کابینه برای حذف تالار اول و انتقال تمام مبادلات ارزی به تالار دوم خبر دادند. بدین ترتیب ارز واردات کالاهای اساسی و دیگر کالاها دلار ۱۱۷ هزار تومانی خواهد بود که البته مدام همین نرخ در حال افزایش است. پیش از آن نیز کابینه ورود کالاهای اساسی بدون اعلام منشأ ارز را آزاد اعلام کرده بود که به معنای واردات کالاهای اساسی با نرخ بازار آزاد بود. اما نتیجه این سیاست چه خواهد بود؟ برعکس وعده‌های مقامات کابینه پزشکیان در رابطه با کنترل تورم، این سیاست منجر به انفجار قیمت‌ها خواهد شد. دلیل آن هم از سویی تورم دو رقیمی و از سوی دیگر محدودیت‌های منابع ارزی است. بهای دلار وقتی قابل کنترل خواهد بود که تورم تک رقیمی (در حد ۳ تا ۴ درصد) و دلار به وفور در دست دولت باشد، دو پارامتری که هیچ‌کدامشان وجود ندارد و در آینده نیز وجود نخواهند داشت. بنابراین هدف اصلی رژیم از تک‌نرخ کردن ارز کسب هر چه بیشتر درآمد ریالی از فروش ارز است و بس. در لایحه بودجه نیز ۵۷۲ همت درآمد ناشی از حذف ارز ترجیحی (نیمایی) در نظر گرفته شده که در درآمدهای هدفمندی‌سازی یارانه‌ها منظور گردیده است. طبیعی‌ست که در این شرایط بار افزایش تورم و انفجار قیمت‌ها نیز بر دوش کارگران و دیگر زحمتکشان خواهد افتاد. حتی بعید نیست که نرخ دلار واردات کالا (از جمله

کالاهای اساسی) در ماه‌های آینده به ۲۰۰ هزار تومان و بالاتر برسد. همان‌طور که قیمت میانگین دلار (بازار آزاد) در فروردین ماه سال جاری ۸۴ هزار تومان بود و تا امروز با ۶۵ درصد افزایش به ۱۳۹ هزار تومان رسیده است.

بهای بنزین وارداتی، موج جدید تورم

در لایحه بودجه ۱۴۰۵، واردات یا تهاتر فرآورده با سقف ۳/۵ میلیارد یورو در نظر گرفته شده که درآمد ریالی آن ۵۴۸ همت محاسبه شده و بخش بزرگی از درآمدهای هدفمندی‌سازی یارانه‌ها را تشکیل می‌دهد. براساس این حکم از لایحه بودجه بنزین وارداتی با نرخ آزاد (غیر یارانه‌ای) به فروش خواهد رسید. گفته می‌شود هم اکنون میزان واردات بنزین روزانه ۲۰ تا ۲۵ میلیون لیتر است.

به عبارت دیگر براساس این لایحه، بنزین چهار نرخی خواهد شد که البته هم اکنون نیز به بهانه‌ی بنزین سوپر وارداتی توسط بخش خصوصی این موضوع کلید خورده است. حال قرار است در بودجه سال آینده دولت نیز دست به این عمل بزند. بدین‌ترتیب نرخ چهارم بنزین که بنزین وارداتی است با نرخی بین ۶۰ تا ۷۰ هزار تومان (و شاید بیشتر چون نرخ ارز شناور است) به فروش خواهد رفت که حدود یک ششم مصرف کنونی بنزین است. اما این همه ماجرا نیست. گازوئیل به دلیل تولید کافی در ایران وارد نمی‌شود. در لایحه بودجه بهای گازوئیل شدیداً افزایش یافته است. براساس احکام این لایحه، بهای گازوئیل با کارت اضطراری ۳۰ درصد بهای خرید از پالایشگاه‌ها خواهد بود. هم اکنون قیمت خرید هر لیتر گازوئیل از پالایشگاه‌ها ۳۵ هزار تومان است. بنابراین بهای گازوئیل به میزان سهمیه (که جوابگوی حتی یک هفته نیاز کامیونداران و کشاورزان نیست) همان ۳۰۰ تومان خواهد

ماند، اما مازاد بر سهمیه باید به جای ۶۰۰ تومان کنونی برای هر لیتر ۱۰ هزار تومان پرداخت شود و باز فراموش نکنیم که این قیمت نیز شناور است و با افزایش بهای گازوئیل در پالایشگاه‌ها، قیمت بالاتر خواهد رفت. تأثیرات تورمی این سیاست‌ها نیز بر هیچ‌کس پوشیده نیست.

هدفمندی‌سازی یارانه‌ها

یکی از مصوبات کابینه و مجلس اسلامی حذف یارانه سه دهک "پدرآمد" است که می‌باید تا پایان سال تحقق یابد. جدا از گزارشات مختلفی که در مورد حذف یارانه افرادی با حقوق‌های ناچیز منتشر شده، واقعیت این است که بالای ۸۰ درصد از جمعیت ایران اساساً زیر خط فقر زندگی می‌کنند. حال چگونه می‌توان ۳۰ درصد از این جمعیت را دارای درآمد بالا دانست، معادله‌ی پیچیده‌ای است که تنها مقامات فاسد و ضد کارگر جمهوری اسلامی توان حل آن را دارند.

براساس آمارهای رسمی هم اکنون حدود ۷۱ میلیون از جمعیت ۸۴ میلیون ایرانی ساکن ایران یارانه می‌گیرند. سه دهک اول ماهی ۴۰۰ هزار تومان و دهک‌های بعدی ۳۰۰ هزار تومان.

براساس لایحه بودجه، جمع درآمدهای هدفمندی‌سازی یارانه‌ها (پس از کسر هزینه‌ها) ۱۲۶۷ همت شامل اصلاح نرخ ارز ترجیحی ۵۷۲ همت، فروش گندم به نرخ غیریارانه‌ای ۲۹۰ همت و فروش بنزین وارداتی (غیر یارانه‌ای) ۵۴۸ همت می‌باشد. از این مبلغ ۳۰۰ همت به یارانه نقدی، ۱۷۰ همت کالا برگ، ۱۳۶ همت مستمری کم‌تاه امداد و بهزیستی، ۶ همت کمک به معیشت مستمری‌بگیران دولت، ۲۹۹ همت یارانه آرد و نان و برای یارانه سلامت و دارو نیز در مجموع ۱۳۵ همت اختصاص یافته است.

در صفحه ۵



لایحه بودجه ۱۴۰۵، بدتر از این نمی‌شد

۲۲۱ همت باقی‌مانده نیز صرف "هزینه‌های غیرحمایتی" سازمان هدفمندی مانند هزینه‌های پالایش، انتقال و توزیع فرآورده‌های نفتی و گاز یارانه‌ای می‌شود. از جمع و تقریب ارقام نتیجه این می‌شود که یارانه‌ای نقدی در همان حد می‌ماند (هر چند که قدرت خرید آن به شدت کاهش یافته) و احتمالاً مقداری کالابرگ اضافه می‌شود. یعنی تنها تأثیر افزایش بهای بنزین (وارداتی)، گازوئیل، نان، دارو و غیره در سفره مردم افزایش تورم و گرانی بی‌سابقه خواهد بود. این را همگان می‌فهمند.

پول نفت، معمای لایحه بودجه ۱۴۰۵

بر اساس لایحه فوق، صادرات نفت روزانه ۱/۷۷۰ میلیون بشکه با بهای ۵۵ دلار و صادرات خالص گاز سالانه ۱۶ میلیارد متر مکعب پیش‌بینی شده است. سهم بودجه عمومی از فروش نفت خام و گاز ۲۶۳ همت برآورد گردیده است، یعنی تنها ۵ درصد از بودجه عمومی کشور.

اگر پیش‌بینی‌های لایحه را در نظر بگیریم، درآمد ارزی دولت تنها از محل صادرات نفت به ۵/۳۵ میلیارد دلار خواهد رسید. با توجه به حذف دلار ۲۸۵۰۰ تومانی و تالار اول مرکز مبادله، ۲۶۳ همت به نرخ امروز دلار در تالار دوم برابر با ۲ میلیارد و ۲۴۸ میلیون می‌شود. اگر تمام مبلغ ۵/۳ میلیارد یورو واردات بنزین را هم به این مبلغ اضافه کنیم (چون موضوع تهاثر در این رابطه مطرح است)، تنها از محل فروش نفت ۵/۲۷ میلیارد دلار باقی می‌ماند.

در بودجه سال آینده مبلغی که برای تقویت "بنیه دفاعی" از محل فروش نفت در بودجه سالجاری تعیین شده بود، مشخص نشده است. دلیل آن نیز روشن می‌باشد: ابعاد و تأثیرات این هزینه‌ها بر افکار عمومی. در این لایحه، به نظر می‌آید که جمهوری اسلامی می‌خواهد این هزینه‌ها را با عناوین مبهم پوشش دهد، مانند: هزینه‌های تکلیفی در درآمدهای نفتی.

اوراق قرضه و تأثیر آن بر رکود و تورم

یکی دیگر از معضلات بودجه، افزایش مبلغ در نظر گرفته شده برای فروش اوراق قرضه موسوم به "اوراق مالی اسلامی" است که معمولاً با نرخ بهره‌ی بالا تا ۲۸ درصد و گاه حتی بیشتر عرضه می‌شود. در بودجه سال آینده ۹۴۰ همت درآمد از فروش این اوراق در نظر گرفته شده که در این رابطه باید به دو نکته توجه کرد.

اول این‌که اوراقی که در سال آینده سررسید شده و باید بازخرید شوند بعلاوه بهره‌ی آن‌ها ۹۵۰ همت است، یعنی بیشتر از میزان پیش‌بینی شده فروش آن در سال آینده. نکته دوم این‌که به دلیل عدم رغبت اشخاص حقیقی برای خرید اوراق قرضه دولتی، بانک‌ها و موسسات مالی مجبور به خرید باقی‌مانده اوراق می‌شوند که این امر موجب تشدید ناترازی بانک‌ها و در نتیجه افزایش نقدینگی و تورم می‌شود. برای سالجاری میزان فروش اوراق قرضه ۷۵۰ همت تعیین شده بود که به معنای افزایش ۲۸ درصدی آن در سال آینده است.

نگاهی کوتاه به برخی از دیگر موارد

بهرغم معضلات بزرگ و پیچیده‌ای که مردم در رابطه با آب، برق، گاز، آلودگی هوا، ماشین‌های کیفیت پایین و خرابی جاده‌ها که تنها در نیمه اول سال جاری بیش از ده هزار نفر کشته شده اند (۳۸۱ هزار مجروح در سال ۱۴۰۳)، محیط زیست، فرونشست زمین، سیلاب، خشک شدن دریاچه ارومیه و تالاب‌ها، هیچ نشانه‌ای در بودجه برای مقابله با این بحران‌ها و حل آن‌ها وجود ندارد. برای نمونه بودجه سازمان محیط زیست کمتر از یک درصد افزایش یافته که حتی پاسخگوی افزایش حقوق پرسنل آن نیست. قابل توجه این‌که تنها بودجه "مرکز خدمات حوزه‌های علمیه" (۱۶ همت) ۷۵ درصد از بودجه سازمان محیط زیست بیشتر است.

بودجه آموزش و پرورش هم با توجه به معضلات بیشمار آن، از شلوغی کلاس‌ها، تا نبود بودجه برای نیازهای مدارس دولتی تا نیاز به بازسازی بسیاری از مدارس و بازماندگان از تحصیل، تنها ۶ درصد (۲۷ همت) افزایش یافته که باز پاسخگوی حتی افزایش ناچیز حقوق معلمان (حقوق‌های چند برابر زیر خط فقر) نیست.

در عوض بودجه صداوسیما جمهوری اسلامی که وظیفه‌ای جز دروغ‌پرانی ندارد، با ۲۰ درصد افزایش به ۳۳/۵ همت رسید. البته با توجه به ردیف‌های دیگری که برای صداوسیما در نظر گرفته شده، بودجه آن به بالای ۴۶ همت می‌رسد. درآمدهای

صداوسیما از پخش تبلیغات را هم باید به این ارقام اضافه کرد که البته کسی از میزان آن خبر ندارد.

دیگر دستگاه‌ها و نهادهای مفت‌خور دینی و "فرهنگی" نیز از بودجه بی‌نصیب نمانده و برخلاف وعده پزشک‌های برای حذف آن‌ها از بودجه، سهم خودشان را از بودجه حفظ کرده‌اند. برخی افزایش‌شان ناچیز بوده و برخی مانند "قراگاه بقیه‌الله" و "سازمان تبلیغات اسلامی" حتی افزایش بالایی داشته‌اند. در این لیست "جامعه المصطفی العالمیه" با ۶/۴ همت یکی از بزرگترین بودجه‌گیران از جیب مردم است.

مورد دیگری که نباید فراموش کرد و فقط در این‌جا به آن اشاره می‌کنیم، افزایش پلکانی بهای آب، برق و گاز است که هم مستقیم سفره کارگران و دیگر زحمتکشان را نشانه می‌رود و هم بر افزایش تورم و رکود (از جمله در رابطه با هزینه برق و گاز صنایع) اثرگذار است.

چه اتفاقی خواهد افتاد و چه می‌توان کرد؟

آنچه که روشن است برخلاف وعده‌های مقامات جمهوری اسلامی، سال آینده بحران اقتصادی رکود - تورمی شتابان تعمیق خواهد یافت و توده‌های کار و زحمت با وضعیت معیشتی به مراتب فاجعه‌بارتری روبرو خواهند شد. چشم‌انداز اقتصادی بسیار تیره است و جمهوری اسلامی سعی می‌کند هر چه بیشتر بار این وضعیت فاجعه‌بار را بر دوش کارگران و دیگر زحمتکشان آوار سازد.

بنابراین تا زمانی که جمهوری اسلامی بر سریر قدرت است، اوضاع روزانه به مراتب بدتر از روز قبل خواهد شد. تنها راه روی آوری به اعتصاب و اعتراض و سازمان دادن اعتصاب سراسری و در نهایت سرنگونی جمهوری اسلامی با دستان قدرتمند توده‌هاست. اما تنها سرنگونی جمهوری اسلامی کافی نیست. باید بر خاکستر جمهوری اسلامی، حکومت شورایی کارگران و زحمتکشان را برپا ساخت، حکومتی که وظیفه‌ی فوری آن برقراری رفاه و آزادی برای عموم مردم ایران است.

کار، نان، آزادی، حکومت شورایی

بن بست منازعه جمهوری اسلامی با قدرت‌های غربی و رژیم اسرائیل

تحریم‌ها از طریق کمیسیون مرتبط با قطع‌نامه ۲۲۳۱ که در گذشته نقش مهمی در پیشبرد و هماهنگی تحریم‌های بین‌المللی علیه ایران بر عهده داشت، نشست این شورا برگزار شد. اما این اجلاس از همان آغاز به عرصه جدال لفظی نمایندگان روسیه و چین با قدرت‌های غربی تبدیل شد. نمایندگان روسیه و چین اساساً فراخوان و تشکیل این اجلاس را زیر سؤال بردند و پرونده هسته‌ای جمهوری اسلامی را تا جایی که به شورای امنیت ربط پیدا می‌کند، پایان‌یافته و اقدام سه کشور اروپایی را برای برگرداندن تحریم‌ها، غیرقانونی اعلام کردند.

آن‌ها گفتند: با پایان رسمی قطع‌نامه ۲۲۳۱ در ۱۸ اکتبر ۲۰۲۵، (۲۶ مهر امسال) پرونده هسته‌ای ایران از دستور کار شورای امنیت خارج شده و برگزاری چنین جلسه‌ای فاقد اعتبار حقوقی است. اما آمریکا و قدرت‌های اروپایی بر قانونی بودن این اجلاس تأکید نمودند و افزودند که فعال‌سازی مکانیسم ماشه و احیای تحریم‌های سازمان ملل اعتبار خود را حفظ کرده و با فعال‌سازی مکانیسم ماشه، تحریم‌های سازمان ملل علیه ایران احیاء شده است. همین امر موجب بازگرداندن پرونده ایران به دستور کار شورای امنیت شده است.

این اجلاس بدون کمترین توافقی پایان یافت. اما نکته مهم فقط در بی‌نتیجه بودن این اجلاس نبود. با توجه به اختلافات درون شورای امنیت، بازگشت تحریم‌ها در عمل با یک مانع روبه‌رو شده است. روشن است وقتی که اتوریته شورای امنیت پشت تحریم‌ها نباشد، کشورهای دیگر خود را از نظر حقوقی موظف به رعایت بازگشت تحریم‌ها نمی‌دانند و مکانیسم کنترل اجرای تحریم‌ها، لااقل در محدوده‌ای بی‌اثر خواهد شد. از این گذشته در پی علنی شدن این اختلافات، شورای امنیت از این پس مصوبه‌ای مرتبط با پرونده هسته‌ای جمهوری اسلامی نخواهد داشت. چراکه دو عضو دائمی شورای امنیت آن را وتو خواهند کرد. البته این بدان معنا نیست که دست آمریکا و اروپا برای اعمال تحریم‌ها بسته است. این قدرت‌ها خودشان یا به همراه متحدانشان می‌توانند تحریم‌های جدیدی در خارج از شورای امنیت علیه جمهوری اسلامی اعمال کنند و فشارها را از کانال‌های دیگر نیز افزایش دهند.

اما هم‌زمان با اجلاس شورای امنیت سازمان ملل بر سر تحریم‌های ناشی از فعال شدن مکانیسم ماشه، فشارهای سیاسی بر جمهوری اسلامی و حتی تهدیدهای رژیم اسرائیل به آغاز جنگی جدید نیز تشدید شد.

توأم با آن، شایعاتی نیز درباره یک برنامه فوق محرمانه غنی‌سازی در یکی از سایت‌های پنهان جمهوری اسلامی نیز انتشار یافت؛ سایتی که گویا آژانس بین‌المللی انرژی اتمی از آن بی‌اطلاع است.

در همین شرایط در پی انتشار خبر آزمایش‌های موشکی جمهوری اسلامی، روزنامه‌ها و دیگر ابزارهای تبلیغاتی رژیم اسرائیل خبر از آمادگی نظامیان این رژیم برای یک حمله نظامی جدید دادند و اجرای آن را موکول به ملاقات نتانیاهو با ترامپ کردند.

واقعیت اما این است که ماجرای نزاع جمهوری اسلامی با اسرائیل و قدرت‌های غربی با بن‌بست مواجه شده است. نه راحل مسالمت‌آمیزی از طریق مذاکره و دیپلماسی دارد و نه جنگ. جمهوری اسلامی به‌رغم این‌که در خاورمیانه و در جریان رودررویی مستقیم نظامی با اسرائیل، متحمل شکست‌های سنگینی شد، اما همچنان به سیاست خارجی گذشته خود ادامه می‌دهد و در همان حال مشغول تجدید سازمان‌دهی و مسلح کردن گروه‌های اسلام‌گرای وابسته به خود در کشورهای دیگر است. در داخل ایران نیز بر سر غنی‌سازی اورانیوم و کاهش برد موشک‌های بالستیک، کوتاه نیامده است، درحالی‌که طرف‌های مقابل آن بر توقف غنی‌سازی و کاهش برد موشک‌ها اصرار دارند. اما نه فقط راحل‌های سیاسی برای این نزاع مسدود شده، بلکه راحل نظامی نیز در بن‌بست قرار دارد.

جریان جنگ دوازدهم‌روزه نشان داد، حمله نظامی اسرائیل حتی با حمایت علنی و عملی آمریکا برای به تسلیم واداشتن جمهوری اسلامی کارساز نبوده است. البته عملیات نظامی مشترک آمریکا و اسرائیل در یک درگیری کوتاه‌مدت باهدف نابودی زیرساخت‌های هسته‌ای و نظامی یا بمباران برخی مراکز و مؤسسات ممکن است، اما معضل موشک‌ها و پرونده هسته‌ای جمهوری اسلامی را حل نخواهد کرد.

عملیات نظامی مشترک آمریکا و اسرائیل در جنگ دوازدهم‌روزه حتی مسئله هسته‌ای جمهوری اسلامی را نه فقط حل نکرد، بلکه بر پیچیدگی آن افزود و امروز برخلاف ادعای ترامپ، آمریکا هم نمی‌داند سرنوشت ۴۰۰ کیلوگرم اورانیوم غنی‌شده ۶۰ درصدی چه شد و تأسیسات هسته‌ای بمباران‌شده تا چه حد آسیب‌دیده‌اند. البته از این بابت نگرانی ندارند و می‌دانند بعید به نظر

می‌رسد که در اوضاع کنونی، جمهوری اسلامی قصد تولید سلاح هسته‌ای را داشته باشد. از همین روست که نگرانی کنونی رژیم اسرائیل نیز بیشتر از بابت موشک‌های جمهوری اسلامی است که می‌توانند در یک اقدام واکنشی ضربات جدی به اسرائیل وارد آورند. رژیم اسرائیل اکنون در تلاش است که با کمک آمریکا از طریق عملیات ضربتی برق‌آسا، مراکز تولید، نگهداری و پرتاب موشک‌های جمهوری اسلامی را هدف قرار دهد. اما ایران غزه یا جنوب لبنان نیست. دستیابی به هدف در کشور پهناوری مثل ایران با مناطق کوهستانی گسترده کار ساده‌ای نیست. برعکس واکنش جمهوری اسلامی و پرتاب موشک به سوی اسرائیل می‌تواند در کشوری کوچک و هموار مثل اسرائیل، خسارت‌های بزرگی به بار آورد. اسرائیل راه دیگری هم ندارد. نه شرایطی است که قدرت‌های امپریالیست بزرگ جهان بتوانند دست به لشکرکشی نظامی به نفع اسرائیل بزنند و تغییری در این معادله به نفع اسرائیل بدهند و نه حتی نزدیک‌ترین متحد اسرائیل، از نمونه ترامپ تمایلی به وارد شدن در چنین ماجرابی دارد. بنابراین، اقدامات نظامی هم نمی‌تواند معضل موشک‌های جمهوری اسلامی را حل کند. هیچ چشم‌انداز فوری برای حل‌وفصل مسائل مورد اختلاف قدرت‌های غربی و اسرائیل با جمهوری اسلامی وجود ندارد. بعید است لااقل مادام که سران دو رژیم ارتجاعی اسرائیل و جمهوری اسلامی، خامنه‌ای و نتانیاهو، بر سرکارند راحلی برای خروج از این بن‌بست یافت شود. تنها ابزاری که عجلتاً قدرت‌های غربی در اختیار دارند، تحریم‌هاست که بار آن نیز بر دوش مردم ایران قرار گرفته و روزبه‌روز زندگی فلاکت‌بار آن‌ها را وخیم‌تر کرده است. تجربه نیز به وضوح نشان داده است تا وقتی که جمهوری اسلامی بر ایران حاکم باشد وضع بر همین منوال خواهد بود و مدام اوضاع وخیم‌تر خواهد شد. توده‌های کارگر و زحمتکش مردم ایران زمانی از عواقب وخیم این نزاع میان دولت‌های ارتجاعی از جمله تحریم و جنگ رها می‌شوند که خودشان ابتکار عمل را در دست بگیرند، به پا خیزند، به اقدام سیاسی مستقیم برای سرنگونی جمهوری اسلامی روی آورند و به این نزاع و عواقب آن پایان دهند.

رژیم جمهوری اسلامی
را باید با یک اعتصاب عمومی
سیاسی و قیام مسلحانه بر انداخت.

استراتژی امنیت ملی آمریکا: بازتاب افول هژمونی و نقش جدید در جهان چندقطبی

دوره‌ای که طی آن، به ادعای سند، هم بیش از یک تریلیون دلار در بخش نظامی سرمایه‌گذاری شده و هم هشت بحران و تنش سیاسی بین‌المللی - میان کامبوج و تایلند، کوزو و صربستان، پاکستان و هند، اسرائیل و ایران، مصر و اتیوپی، ارمنستان و آذربایجان، جنگ غزه و مسئله بازگرداندن گروگان‌های اسرائیلی- پایان یافته است. همچنین آمریکا اعضای ناتو را تحت فشار قرار داده است تا ۵ درصد از تولید ناخالص داخلی خود را به هزینه‌های ناتو اختصاص دهند.

در مقدمه سند، اولویت‌ها بازتعریف شده و از جمله گفته شده است: «امور سایر کشورها تنها زمانی اهمیت دارند که مستقیماً منافع آمریکا را تهدید کنند».

در بخش اهداف ملی و جهانی، بر مفهوم «حفظ بقا» تأکید شده است. در این بخش اهداف امنیتی، اقتصادی و فرهنگی ایالات متحده چنین آمده است: «حفظ قدرت نظامی و اقتصادی، نوآوری فناورانه، ثبات در نیمکره غربی، آزادی ناوبری و حمایت از اروپا». همچنین بر ضرورت جلوگیری از تسلط رقبا و لزوم بازتعریف جایگاه آمریکا در جهان چندقطبی تأکید می‌شود.

در بخش مربوط به ابزارهای پیشبرد این استراتژی، به اقتصاد قدرتمند، نیروی نظامی پیشرفته، فناوری و شبکه متحدان به‌عنوان ارکان اصلی اشاره شده است.

در این سند، از ترامپ به‌عنوان «رئیس‌جمهور صلح» یاد می‌شود و یکی از ارکان سیاست او «صلح از موضع قدرت» عنوان شده و گفته شده است: «ما می‌خواهیم قدرتمندترین، مرگبارترین و پیشرفته‌ترین نیروی نظامی فناورانه جهان را جذب، آموزش، تجهیز و به‌کارگیری کنیم تا از منافع ما محافظت کند، جنگ‌ها را بازدارد و -در صورت لزوم- آن‌ها را به‌سرعت و به‌طور قاطع با کمترین تلفات ممکن برای نیروهای ما به پیروزی برساند».

تأکید بر توازن قوا و جلوگیری از سلطه قدرت‌های رقیب از اصول اعلام‌شده این سیاست است. پایان دادن به مهاجرت گسترده و بازتعریف روابط با متحدان، به‌ویژه اروپا، از دیگر محورهای این سند به‌شمار می‌آیند. طبق این استراتژی، آمریکا دیگر همه مناطق جهان را به یک اندازه مهم نمی‌داند و به‌جای آن، رویکردی منطقه‌ای اتخاذ کرده است.

هژمونی بر نیمکره غربی - که ترامپ در سخنرانی‌های خود آن را «نیمکره ما» می‌نامد - از اولویت‌های اصلی منطقه‌ای

معرفی شده است. ترامپ برای گسترش سلطه اقتصادی و نظامی آمریکا در این منطقه، با تنظیم الحاقیه‌ای، دکترین مونرو را احیا کرده است، دکترینی که بر اساس آن، نیمکره غربی به‌مثابه حیاط‌خلوت آمریکا تعریف می‌شود تا دست سایر رقبا از آن کوتاه شود. در سند آمده است: «ما می‌خواهیم اطمینان حاصل کنیم که نیمکره غربی به اندازه کافی باثبات و دارای حکومت‌های شایسته باشد تا از مهاجرت گسترده به ایالات متحده جلوگیری شود، دولت‌های آن با ما در مقابله با تروریست‌های مواد مخدر، کارتل‌ها و سایر سازمان‌های جنایی فراملی همکاری کنند، از تملک دارایی‌های کلیدی توسط دشمنان خارجی مصون بماند، زنجیره‌های تأمین حیاتی را حفظ کند و دسترسی ما به موقعیت‌های استراتژیک تضمین شود. به عبارت دیگر، ما «اصل ترامپ» از دکترین مونرو را اجرا خواهیم کرد». دکترین مونرو در سال ۱۸۲۳ توسط «جیمز مونرو»، رئیس‌جمهور وقت ایالات متحده اعلام شد که هدف آن جلوگیری از گسترش نفوذ و سلطه اروپا در آمریکای لاتین بود.

در این سند، چین عمده‌ترین رقیب اقتصادی و فناورانه معرفی شده است. تمرکز سیاست امنیت ملی آمریکا بر آزادی ناوبری، جلوگیری از کنترل مسیرهای استراتژیک - از جمله دریای جنوبی چین - و حفظ سازوکارهای توازن قدرت قرار دارد. آمریکا اعلام می‌کند که از متحدان و چارچوب‌های چندجانبه برای جلوگیری از اجبار و حفظ مسیرهای تجاری استفاده خواهد کرد و بر امنیت زنجیره‌های تأمین، فناوری و مواد استراتژیک تأکید دارد. همکاری‌های منطقه‌ای در آسیا، از جمله با هند و ژاپن و نیز استرالیا، به‌عنوان ابزار مهار نفوذ چین مطرح شده‌اند.

رویکرد آمریکا در قبال اروپا نسبت به گذشته دستخوش تغییرات چشمگیر شده و روابط بازتعریف شده‌اند. طبق این استراتژی، اروپا مسئولیت اصلی دفاع از خود را بر عهده دارد و آمریکا صرفاً چتر هسته‌ای و حمایت هدفمند ارائه می‌دهد. اروپا باید توان نظامی، تاب‌آوری صنعتی و اجتماعی و هماهنگی در چارچوب ناتو را تقویت کند. این قاره به‌عنوان قطب متعادل‌کننده چین و روسیه در جهان چندقطبی در نظر گرفته می‌شود و تأکید می‌شود که قدرت آمریکا تنها در صورت وجود متحدان توانمند و مستقل مؤثر خواهد بود.

در خاورمیانه، تمرکز آمریکا بر جلوگیری از سلطه قدرت‌های رقیب و حفاظت از منابع انرژی است و در مورد ایران، مهار برنامه‌های هسته‌ای و موشکی در اولویت قرار دارد. سیاست‌ها شامل «دیپلماسی هدفمند، فشار اقتصادی و بازدارندگی محدود» بوده و از مداخلات نظامی گسترده پرهیز می‌شود. آمریکا همچنین با استفاده از اهرم انرژی و همکاری با بازیگران محلی، به دنبال ثبات و حفظ نفوذ است. در سند آمده است: «ما می‌خواهیم از سلطه یک قدرت رقیب بر خاورمیانه، منابع نفت و گاز آن و گلوگاه‌هایی که از آن عبور می‌کنند جلوگیری کنیم، در عین حال از جنگ‌های همیشگی و پرهزینه در این منطقه پرهیز خواهیم کرد». استراتژی آمریکا در آفریقا بر گسترش نفوذ اقتصادی و دسترسی به معادن و ذخایر طبیعی تحت عنوان «توسعه اقتصادی» عنوان شده است. در سند همچنین تأکید شده که آمریکا از طریق تقویت ظرفیت‌های محلی، همکاری اطلاعاتی و استقرار محدود نیرو، به دنبال حفظ نفوذ و دسترسی به منابع کلیدی است.

ویژگی بارز این سند در مقایسه با اسناد پیشین، اذعان به این واقعیت غیرقابل انکار است که دوران سرکردگی امپریالیسم آمریکا به پایان رسیده است. آمریکا دیگر ژاندارم جهان و «اطلس جهان» نیست، نه از آن‌رو که نمی‌خواهد، بلکه از آن‌رو که دیگر نمی‌تواند چنین نقشی ایفا کند. بحران‌های لاینحل و عمیق جهان سرمایه‌داری، موجب ظهور رقبای قدرتمند اقتصادی شده، موازنه‌های پیشین قدرت را برهم زده و بلوک‌بندی‌های جدید ایجاد کرده است. بلوک‌بندی‌هایی که استراتژی‌های دیگری می‌طلبند. استراتژی امنیت ملی ۲۰۲۵ ایالات متحده بازتاب افول هژمونی امپریالیسم آمریکا و نقشه راه جدید آن برای جهان چندقطبی است.



اطلاعیه شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست علیه استراتژی ترامپ و راست جدید در آمریکا



**شورای همکاری
نیروهای چپ و کمونیست**

دخالت‌گری امپریالیستی در آمریکای لاتین و

مانورهای جنگ‌افروزان

در ونزوئلا را محکوم می‌کنیم

در ماه‌های گذشته، سیاست‌های دخالت‌گرانه، «رژیم‌چنجی» و جنگ‌افروزان امپریالیسم آمریکا در کشورهای مختلف آمریکای لاتین تشدید شده است. محور سیاست‌های ترامپ، مقابله با گرایش‌های چپ‌گرا و حمایت از راست نئوفاشیستی در برابر احزاب و جبهه‌های چپ در آمریکای لاتین بوده است. این سیاست‌ها در اشکال گوناگونی همچون افزایش تحریم‌ها، فشارهای دیپلماتیک، دخالت در انتخابات و حمایت آشکار و علنی از نیروهای راست فاشیستی در کشورهای چون برزیل، کوبا، السالوادور، بولیوی، نیکاراگوئه، گواتمالا و... بروز یافته است.

اخیراً دولت ترامپ به‌طور آشکار در انتخابات آرژانتین دخالت کرد و با اعلام حمایت مالی و انجام تبلیغات گسترده، زمینه افزایش آرا و انتخاب مجدد خاویر میلی، چهره دست‌راستی، را فراهم ساخت. انتخابات در هندوراس با دخالت آمریکا به نفع دست‌راستی‌ها تمام شد. در انتخابات شیلی نیز خوزه آنتونیو کاست، نامزد راست‌گرای طرفدار ترامپ و مدافع پینوشه، با وعده وام‌های کلان و حمایت مالی، سیاسی و دیپلماتیک آمریکا، آرای قابل‌توجهی کسب کرد. با این حال، در هفته‌های اخیر، سیاست آشکار رژیم‌چنجی دولت ترامپ علیه حکومت نیکلاس مادورو در ونزوئلا نمود برجسته‌تری یافته و بازتاب گسترده‌تری در عرصه بین‌المللی داشته است.

آمریکا آشکارا، به بهانه‌های مختلف از جمله ادعای مضحک «مبارزه با مواد مخدر»، ناوگان جنگی خود را به منطقه کارائیب اعزام کرده و تاکنون دو کشتی حامل نفت ونزوئلا را مصادره نموده است. همچنین خواهان استعفای مادورو شده و حتی او را به دخالت نظامی برای سرنگونی تهدید کرده است. این اقدامات نقض آشکار حقوق و روابط بین‌الملل بورژوازی-لیبرالی و دخالت مستقیم در امور داخلی کشورهای دیگر است؛ حقوقی که لیبرال‌دموکراسی‌ها همواره مدعی دفاع از آن بوده‌اند، هرچند توحالی بودن این ادعا با کودتاهای متعدد، به‌ویژه در آمریکای لاتین، بارها به اثبات رسیده است.

تأکید بر محکومیت سیاست‌های دخالت‌گرانه و جنگ‌طلبانه آمریکا، به‌هیچ‌وجه به معنای نادیده گرفتن ناکارآمدی‌ها، محدودیت‌ها یا فساد احزاب و جبهه‌های پارلمنتاریستی چپ در آمریکای لاتین نیست. در این منطقه و حوزه کارائیب، از اوایل قرن جاری و طی بیش از یک دهه، مجموعه‌ای از جنبش‌های مترقی علیه سیاست‌های نئولیبرالی سرمایه‌داری و در جهت بهبود شرایط زندگی شکل گرفت. این جنبش‌ها فرصتی در اختیار احزاب و جبهه‌های چپ یا مدعی چپ قرار داد تا با طرح مطالباتی چون بهداشت همگانی، آموزش رایگان، تحقق حقوق زنان، بهبود شرایط زندگی کارگران و زحمتکشان، تقویت اتحادیه‌های کارگری و گسترش آزادی‌های سیاسی و مدنی، به قدرت پارلمنتاریستی دست یابند و رفرف‌هایی را نیز پیش ببرند.

با این حال، طی دهه گذشته، اگرچه این جنبش‌ها دستاوردهای مهمی داشته‌اند، اما اغلب احزاب و جبهه‌های مذکور، چه به اختیار و چه از سر اجبار، و تحت تأثیر سیاست‌هایی که نهادهای بورژوازی نظیر صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی تحمیل می‌کردند و یا اینکه در نتیجه فشارهای دیپلماتیک قدرت‌های سرمایه‌داری و تتگناهای ساختاری نظام سرمایه‌داری، نتوانستند یا نخواستند به وعده‌های خود عمل کنند. بدین ترتیب، در سال‌های اخیر، بسیاری از این احزاب و جبهه‌ها ناچار یا به خواست خود در سیستم ادغام شده، دفرمه و یا ناکارآمد شده و یا اینکه به فساد آلوده شده‌اند.

حکومت مادورو در ونزوئلا نیز یکی از همین نمونه‌هاست که برای حفظ قدرت، به فساد، باج‌دهی به نظامیان و تقویت موقعیت مالی بوروکرات‌ها و تکنوکرات‌های دولتی متوسل شده و به هر ترفندی دست زده است که نتایج آن باعث آوارگی صدها هزار شهروند ونزوئلایی شده است. با این همه، این یک اصل پذیرفته شده است که مردم هر جامعه باید خود سرنوشت سیاسی‌شان را تعیین کنند. تجربه نیز نشان داده است که کودتاها و سیاست‌های رژیم‌چنجی، عملاً تنها منافع دولت‌های امپریالیستی و دست‌نشانندگان آنان را تأمین کرده و اغلب اوضاع را وخیم‌تر می‌کند؛ همان‌گونه که در عراق و افغانستان پس از حمله آمریکا رخ داد.

همچنین نگاهی به تجربه این احزاب و جبهه‌های مدعی چپ بار دیگر یکی از اصول استراتژی سوسیالیستی را ثابت می‌کند که جابجایی و دست‌بست شدن قدرت در ساختار دولت بورژوازی مشکلات ناشی از ساختار سرمایه‌داری را حل نمی‌کند بلکه شرط لازم سرنگونی انقلابی در هم شکستن ساختار سیاسی و دستگاه بورکراتیک-نظامی بورژوازی و ایجاد حاکمیت شورایی برای گسترش رفاه، آزادی‌های سیاسی و تأمین منافع کارگران و زحمتکشان است. نکته‌ای که جمع ما همواره بر آن تأکید داشته است.

همه ادعاهای توسعه طلبانه کنونی آمریکا بر مبنای «سند امنیت ملی» است که اخیراً توسط ترامپ منتشر شده است. سندی که به‌روشنی نماد گذار به جهان چندقطبی جدید است. بخش مهمی از این سند، استراتژی امپریالیسم آمریکا در منطقه کارائیب و آمریکای لاتین را روشن می‌سازد. کابینه ترامپ در این سند بر احیای «دکترین مونرو» تأکید دارد؛ دکترینی که به سیاست آمریکا در سال ۱۸۲۳ بازمی‌گردد و پیام آن در آن دوره به قدرت‌های اروپایی این بود که آمریکای لاتین بخشی از حوزه نفوذ و «حیط خلوت» ایالات متحده است. در همین راستا، پیتر هگست، وزیر جنگ آمریکا، اعلام کرد: «با رئیس‌جمهور ترامپ، ما قرار است حیط خلوت‌مان را پس بگیریم».

بازخوانی دکترین مونرو از سوی ترامپ در «سند امنیت ملی» به معنای مقابله با نفوذ اقتصادی چین و بیرون راندن رقبای از عرصه‌های نفوذ سیاسی، نظامی و دیپلماتیک در آمریکای لاتین است. گسترش تحریم‌ها، دخالت در انتخابات کشورهای مختلف به نفع راست جدید، دزدی دریایی و مصادره کشتی‌ها، و سیاست‌های جنگ‌افروزان و رژیم‌چنجی در ونزوئلا و ایجاد ناامنی در منطقه، اجزای به‌هم پیوسته استراتژی جدید امپریالیسم آمریکا را تشکیل می‌دهند و به‌روشنی ادعاهای مضحک «صلح‌طلبی» ترامپ را افشا می‌کنند.

شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست، ضمن اعلام همبستگی با کارگران و زحمتکشان، چپ انقلابی و نیروهای مترقی در آمریکای لاتین، هرگونه مداخله فاشیستی و جنگ‌طلبانه امپریالیسم آمریکا و دیگر نیروهای مرتجع در این منطقه را محکوم کرده و خواهان جلب توجه افکار عمومی و پایان دادن به این شرایط پرخطر است.

سرنگون باد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی

زنده باد آزادی زنده باد سوسیالیسم

شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست

۲۷ دسامبر ۲۰۲۵ / ۶ دی ماه ۱۴۰۴

امضاها: اتحاد سوسیالیستی کارگری، حزب کمونیست ایران، حزب کمونیست کارگری-حکمتیست، سازمان راه کارگر، سازمان فدائیان (اقلیت) و هسته اقلیت

سایت شورای همکاری:

www.shorah.org

وقتی زندان، هتل می‌شود

در سال ۱۳۸۸ این تعادل شکننده فرو ریخت. پس از جنبش سبز، زندان دوباره به صحنه‌ی نمایش قدرت بازگشت. بازداشت‌های جمعی، اعترافات تلویزیونی و خشونت علنی نشان داد که نظام در لحظات بحران، بی‌درنگ به اشکال عریان‌تر سرکوب بازمی‌گردد. تفاوت با دهه‌ی شصت در این بود که خشونت اکنون حساب‌شده، نمایشی و معطوف به هراس‌افکنی عمومی بود - نه محصول شتاب و منطق حذف دوران پس از انقلاب.

از اواخر دهه‌ی نود به این‌سو، زندان در متن یک بحران مزمن معنا پیدا می‌کند: بحران سیاسی، بحران اقتصادی، کاهش شدید پایگاه اجتماعی رژیم و اعتراض‌های پی‌درپی. بازداشت‌ها انبوه‌تر شده‌اند، احکام سنگین‌تر و مرگ در بازداشت به پدیده‌ای تکرارشونده بدل شده است. زندان اکنون به‌عنوان بخشی از ماشین سرکوب، کارکردی پیش‌گیرانه یافته است: مهار جامعه‌ای که دائماً در آستانه‌ی انفجار قرار دارد، بی‌آن‌که بدیل سیاسی سازمان‌یافته‌ای در افق باشد.

اگر پس از این مرور دوباره به تشبیه «هتل» بازگردیم، تشبیه‌ی که معنای آن دیگر ساده یا بی‌اهمیت نیست. «هتل» نام دیگر امتیاز طبقاتی در دل سرکوب است. همان‌گونه که در جامعه‌ی سرمایه‌دارانه قانون، آموزش و سلامت به‌طور برابر توزیع نمی‌شوند، زندان نیز - به‌عنوان خشن‌ترین نهاد دولت - از منطق تفکیک طبقاتی تبعیت می‌کند. این‌که خشونت زندان برای چه کسی به فرسایش و حذف می‌انجامد و برای چه کسی به تجربه‌ای موقت و قابل‌عبور تبدیل می‌شود، تابع جایگاه او در ساختار قدرت است.

به این معنا، مسئله این نیست که آیا زندان «هتل» هست یا نیست؛ مسئله این است که کدام طبقه، کدام نام و کدام موقعیت اجتماعی اساساً امکان می‌یابد زندان را چون «هتل» تجربه کند و آن را چنین نام‌گذاری کند. این تشبیه فقط از موضع کسانی ممکن است که در لایه‌های امن نظم مستقر قدرت قرار دارند؛ چهره‌هایی که سرکوب برایشان ابزار هشدار و مهار است، نه حذف. اما کارکرد این گفتار به همین‌جا محدود نمی‌شود: چنین توصیف‌هایی، آگاهانه یا ناآگاهانه، به تطهیر دستگاه سرکوب نیز یاری می‌رسانند. وقتی زندان به «هتل» تشبیه می‌شود، خشونت ساختاری آن از سطح مسئله‌ای سیاسی و نظام‌مند به تجربه‌ای شخصی و قابل‌دفاع فروکاسته می‌شود. در این‌جا «هتل» نام یک تجربه نیست، بلکه نام یک جایگاه است - جایگاهی که در آن قهر دولتی عادی‌سازی می‌شود و امکان نقد رادیکال زندان به‌مثابه ابزار حفظ نظم مسلط تضعیف می‌گردد.

اگر زندان آینه‌ی حکومت است، «هتل» بودن آن نه استثناء، بلکه قاعده‌ای افشاگر است: قاعده‌ای که نشان می‌دهد خشونت در جمهوری اسلامی نه همگن، بلکه لایه‌بندی‌شده، سلسله‌مراتبی و متناسب با جایگاه افراد در نظم قدرت توزیع می‌شود.

ضرورت وجود احزاب و سازمان‌های متشکل نفی گردید، تشکیلات مخفی تحقیر و تحریف شد، و کنش سیاسی به فعالیت‌های علنی، فردی، صنفی و پروژه‌ای تقلیل یافت. مبارزه‌ی مخفی، نه به‌عنوان تاکتیکی عقلانی در شرایط سرکوب، بلکه به‌مثابه نوعی پنهان‌شدن از جامعه بازنمایی شد. پیامد این تحول، ظهور نسلی از فعالان بود که - اگر اصلاح‌طلب هم نبودند - از نظر شکل کنش، افق سیاسی و نسبت با سازمان‌یافتگی، به‌کلی با فعالان سیاسی دهه‌ی شصت تفاوت داشتند. این تفاوت، خود را در زندان نیز بازتاب داد.

در خوانش نظری، این بازتاب نیز تصادفی نیست. زندان، همانند دیگر دستگاه‌های قهری دولت، صرفاً واکنشی به «جرم» نیست، بلکه بخشی از سازوکار حفظ نظم مسلط است. کارکرد زندان فراتر از مجازات فردی است: تفکیک، انضباط و مدیریت بدن‌هایی که با قدرت حاکم ناهم‌سازند. از این منظر، تفاوت در پیامدهای زندان - از حذف و فرسایش تا بازداشت‌های کوتاه و قابل‌عبور - نه انحراف، بلکه بخشی از منطق درونی آن است.

با این‌حال، همین منطق تمایز و انعطاف در اعمال سرکوب، تنها تا جایی معتبر است که کلیت نظم مسلط به چالش کشیده نشود. برخورد جمهوری اسلامی با چپ رادیکال و نیروهای انقلابی را باید نه واکنشی مقطعی، بلکه حذف تاریخی یک تهدید ساختاری فهمید: نیرویی که نه صرفاً یک سیاست با کابینه، بلکه کلیت نظم سیاسی - اقتصادی مسلط و سازوکارهای بازتولید آن را به پرسش می‌کشید. از همان دهه‌ی نخست، حذف فیزیکی، حقوقی و اجتماعی چپ - از اعدام‌های گسترده و احکام سنگین تا محرومیت دائمی از مشارکت در عرصه‌های عمومی - نقشی بنیادین در تثبیت نظم جدید ایفا کرد. تغییر زبان حقوقی سرکوب از «جرم سیاسی» به «اتهامات امنیتی» این واقعیت را پنهان نکرد که مسئله، نه تخلف موردی، بلکه وجود خود چپ به‌عنوان امکان تاریخی بدیل بوده است.

با روی کار آمدن «اصلاح‌طلبان»، این منطق پیچیده‌تر شد اما متوقف نگردید. گفت‌وگو فریبکارانه‌ی حقوق شهروندی و قانون‌گرایی گسترش یافت، اما زندان همچنان ابزار فعال کنترل باقی ماند. تفاوت در شیوه‌ها بود: بازداشت‌های کوتاه‌مدت، احضارهای مکرر، وثیقه‌های سنگین و تهدیدهای غیررسمی جایگزین خشونت عریان شدند. هدف، نه حذف کامل فعالان، بلکه ایجاد ناامنی دائمی در زندگی آنان بود. زندان به منطقه‌ای خاکستری بدل شد: نه آن‌قدر خشن که هزینه‌ی بین‌المللی سنگین بسازد، و نه آن‌قدر ملایم که کنترل را از دست بدهد.

چه پیامی را به جامعه بفروشد.

در سال‌های نخست پس از قیام ۱۳۵۷، زندان ادامه‌ی مستقیم انقلاب بود. منطق غالب، حذف فوری نیروهای سیاسی برچسب‌خورده به‌عنوان «ضدانقلاب» بود؛ با بازداشت‌های شتاب‌زده، دادگاه‌های کوتاه و اعدام‌های سریع. زندان در این مقطع نه محل نگهداری مجرم، بلکه ابزار پاکسازی سیاسی بود. خشونت عریان بود؛ آشکار و بی‌پروا؛ نه نیازی به پنهان‌کاری داشت و نه به توجیه‌های پیچیده‌ی حقوقی.

با تثبیت نسبی قدرت و آغاز جنگ، زندان وارد فاز تازه‌ای شد. از همان اوایل دهه‌ی شصت، زندان دیگر فقط محل حذف فیزیکی نبود، بلکه به پروژه‌ای ایدئولوژیک بدل شد؛ پروژه‌ای برای شکستن و «بازسازی» انسان سیاسی. زندانی نه صرفاً دشمن، بلکه سوژه‌ای «منحرف» تلقی می‌شد که باید به حقیقت بازگردانده شود. توابع‌سازی، کلاس‌های اجباری عقیدتی، اجبار به نماز و اعتراف، و تبدیل زندان به فضای دائمی بازجویی، نشانه‌های این تغییر منطق بودند. خشونت روانی از همین‌جا، هم‌زمان با خشونت بدنی، در خدمت مهندسی ایدئولوژیک قرار گرفت. کشتار ۱۳۶۷ نقطه‌ی اوج و پایان منطقی این دوره بود: لحظه‌ای که نظام، آن‌چه را «اصلاح‌ناپذیر» می‌دانست، به زعم خود کاملاً حذف کرد.

پس از جنگ و عبور از شوک کشتار، زندان وارد مرحله‌ای شد که در آن خشونت نه حذف شد و نه تازه آغاز گردید، بلکه صورت غالبش تغییر کرد. اعدام، شکنجه و خشونت روانی که در دهه‌ی شصت در خدمت بازسازی اعتقادی و شکستن سوژه‌ی سیاسی بود، از اواخر دهه‌ی شصت و در دهه‌ی هفتاد به تکنیکی بوروکراتیک، فرساینده و کم‌صدا بدل شد: انفرادی‌های طولانی، بلاتکلیفی، تعلیق دائمی میان امید و تهدید، و احکام بلندمدت. هدف دیگر «بازگرداندن به حقیقت» نبود، بلکه فرسودن تدریجی و خاموش‌کردن بی‌سر و صدا؛ شکستن بدون کشتن و مهار بدون تولید شوک سیاسی. زندان در این مقطع به بخشی از نظم روزمره‌ی دولت تبدیل شد؛ ابزاری برای مدیریت جامعه و مهار ناراضیاتی.

در این‌جا تغییر ترکیب زندانیان نیز نقشی تعیین‌کننده داشت. تا پیش از ۱۳۶۷، بدنه‌ی اصلی زندانیان سیاسی را فعالان و هواداران سازمان‌ها، احزاب و گروه‌های کمونیست، آزادی‌خواه و دیگر نیروهای رادیکال مخالف جمهوری اسلامی تشکیل می‌دادند؛ نیروهایی که بیرون از نظم مستقر تعریف می‌شدند و نفی کلیت آن را نمایندگی می‌کردند. اما در دهه‌ی هفتاد، با حذف فیزیکی یا تبعید این نیروها و تثبیت قدرت، ترکیب زندانیان به‌تدریج تغییر کرد: رقبای جناحی، منتقدان سیاسی، روزنامه‌نگاران و فعالان علنی جای نیروهای سازمان‌یافته‌ی انقلابی را گرفتند. این تغییر سوژه، به همان اندازه که تغییر منطق قدرت، در دگرگونی شیوه‌های سرکوب مؤثر بود.

هم‌زمان، در بستر سلطه‌ی نئولیبرالیسم سیاسی - فرهنگی، تعریف «مبارزه» نیز دگرگون شد.

زنده باد سوسیالیسم

وقتی زندان، هتل می‌شود

برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت) نامه‌های خود را به آدرس زیر ارسال نمایید.

سونیس:

Sepehri
Postfach 410
4410 Liestal
Switzerland

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های سازمان ارسال کنید.
شماره حساب:

نام صاحب حساب: Stichting ICDR

NL08INGB0002492097
Amsterdam, Holland

نشانی ما بروی اینترنت:

<https://www.fadaian-minority.org>

پست الکترونیک E-Mail:

info@fadaian-minority.org

کانال آرشیو نشریه کار ارگان سازمان فدائیان (اقلیت) در تلگرام:

<https://t.me/karfadaianaghaliyat>

آدرس کانال سازمان در تلگرام:

http://T.me/fadaian_aghaliyat

آدرس سازمان در اینستاگرام:

<https://www.instagram.com/fadaianaghaliyat/>

آدرس سازمان در تویتر

<https://twitter.com/fadaiana>

آدرس سازمان در فیس بوک

<https://www.facebook.com/fadaian.aghaliyat>

آدرس نشریه کار در فیس بوک

<https://www.facebook.com/kar.fadaianaghaliyat>

ای میل تماس با نشریه کار:

kar@fadaian-minority.org

KAR Organization
Of Fadaian (Aghaliyat)
No 1151 December 2025

به‌مثابه بخشی از سازوکار قدرت تحلیل کنیم. در این مقاله نیز تلاش می‌شود، زندان نه به عنوان نهادی ثابت، بلکه شاخصی تاریخی برای فهم تغییرات قدرت و سیاست در جمهوری اسلامی در نظر گرفته شود. فرض آن است که دگرگونی شیوه‌های سرکوب در زندان، حاصل برهم‌کنش منطق حکومت‌داری، ترکیب زندانیان سیاسی و فرهنگ مسلط کنش سیاسی در هر دوره است.

زندان در جمهوری اسلامی را نمی‌توان صرفاً به‌عنوان یک نهاد کیفری یا حتی امنیتی توضیح داد؛ زندان یکی از شفاف‌ترین آینه‌های تحول قدرت در این نظام است. نهادی که در چهار دهه‌ی گذشته، نه‌فقط شدت سرکوب، بلکه منطق آن تغییر کرده است؛ این‌که زندان قرار است چه کار کند، چه نوع انسانی را بشکند یا مهار کند، و

در صفحه ۹

شکل می‌گیرد: اگر یک نهاد واحد می‌تواند همزمان «هتل» و «قبرستان اجتماعی» باشد، پس زندان را باید نه به‌عنوان نهادی ثابت، بلکه به‌مثابه ساختاری متغیر در دل تحولات قدرت سیاسی فهمید.

مقایسه‌ی زندان با «هتل» در ذات خود توصیف وضعیت نیست، بلکه مداخله‌ی سیاسی در میدان معناست. چنین تشبیهی نه درباره‌ی کیفیت غذا، تخت یا نظم، بلکه درباره‌ی نسبت زندانی با قدرت سخن می‌گوید. مسئله این نیست که زندان واقعاً چه قدر قابل‌تحمل بوده، بلکه این است که برای چه کسی و در چه نسبتی با نظم سیاسی چنین توصیفی ممکن می‌شود. «هتل» در اینجا نام امتیاز است؛ نام تجربه‌ی استثنایی در دل نهادی که جوهرش محروم‌سازی قهری است و همین شکاف در تجربه، ما را ناگزیر می‌کند زندان را نه از منظر روایت‌های فردی، بلکه



tvshorashora@gmail.com

تلویزیون دکرسی شورایی

فریاد رسای کارگران و تمامی انسانهای زحمتکش و ستم دیده ای است که برای آزادی و سوسیالیسم پیکار می کنند

بینندگان تلویزیون دمکراسی شورایی، رفقا و همراهان گرامی

بدین‌وسیله به اطلاع شما می‌رسانیم ساعات پخش برنامه‌های تلویزیون دمکراسی شورایی از ماهواره آلترناتیو شورایی از تاریخ جمعه اول فروردین ۱۴۰۴ تغییر خواهد کرد. ساعات جدید پخش برنامه‌های ما از اول فروردین بدین قرار است:

تلویزیون دمکراسی شورایی برنامه‌های روزانه خود را به مدت ۹۰ دقیقه در روزهای دوشنبه، چهارشنبه و جمعه از ساعت نه و نیم تا یازده شب به‌وقت ایران پخش می‌کند و تکرار این برنامه‌ها در روزهای سه‌شنبه، پنجشنبه، شنبه خواهد بود. تکرار برنامه‌ها از ساعت نه و نیم تا یازده صبح، سه و نیم تا پنج عصر و یازده تا دوازده و نیم شب به‌وقت ایران است. روز یکشنبه نیز برنامه ما به مدت یک ساعت از ساعت ده و نیم شب تا یازده و نیم خواهد بود. در روز دوشنبه سه بار نیز برنامه یکشنبه بازپخش می‌شود. برنامه‌های تلویزیون دمکراسی شورایی روی شبکه تلویزیون آلترناتیو شورایی از ماهواره "پاه ست" [Yahsat] پخش می‌شود.

برنامه‌های تلویزیون دمکراسی شورایی را همچنین می‌توانید از سایت سازمان فدائیان (اقلیت)، شبکه‌های اجتماعی فیس‌بوک، تلگرام، اینستاگرام، یوتیوب سازمان فدائیان (اقلیت) و تلویزیون دمکراسی شورایی نیز دنبال کنید.

آدرس تلویزیون دمکراسی شورایی در شبکه‌های اجتماعی:

یوتیوب: tvshora1349، اینستاگرام: tv_shora، فیس‌بوک: tvshora، تلگرام: tvshora شماره واتساپ برای پیام‌های صوتی و نوشتاری ۰۰۳۱-۶۴۴۶۶۴۰۵ (0031644664405)

آدرس تماس ای میل: tvshorashora@gmail.com

سایت تلویزیون: www.Tvshora.com

مشخصات ماهواره‌ای شبکه تلویزیونی

Alternative Shorai

Satellite: Yahsat

Frequency: 12594

Polarization: Vertical / عمودی

Symbol Rate: 27500

FEC: 2/3

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی – برقرار باد حکومت شورایی